

منطق مکالمه

همان‌طور که «محمد عزیزی» خود در «آشاره»ی ابتدای این مجموعه نوشته است، این مجموعه «در بخش اول، شامل پنج داستان کوتاه و در بخش دوم، یک مصاحبه و یادداشت است. اولین داستان این مجموعه (بعد از غبار)، در سال ۱۳۶۶ و آخرین آن در اوایل سال ۷۲ نوشته شده است.»

این داستان‌ها به طور کلی، در حال و هوای جنگ، انقلاب و مشکلات اجتماعی قلمی شده است. هر چند داستان «بعد از غبار» درباره «تیمور» و حکایت آشنای او و سختکوشی مورچه است و از نظری، با دیگر داستانهای این مجموعه همخوانی ندارد، به نوعی به بقیه داستان‌ها ارتباط می‌یابد و از همه مهم‌تر، هیچ فرض مسلمی وجود ندارد که نویسنده را مجبور کند تا داستان‌هایی با موضوع مشترک در مجموعه‌اش گرد آورد.

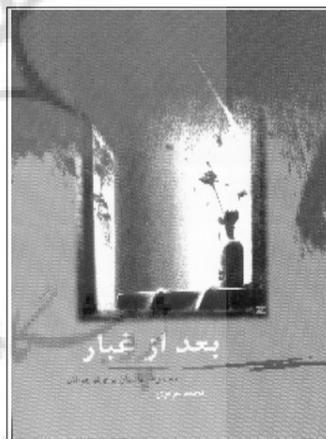
عزیزی، پس از سال‌ها سرودن و نوشتن، دیگر امروز مشکل و دغدغه عناصر داستان و نثر ندارد. ساده و به راحتی می‌نویسد. می‌تواند هر وقت که لازم دید، شاعرانه بنویسد. بنویسد: «بیابان زیر سم اسب‌ها می‌لرزید. لایه غلیظی از گرد و خاک، آسمان را پر کرده و چهره‌ی خورشید را پوشانده بود. سپاهیان دو طرف - هم‌چون اشباحی سرگردان - خسته و غبارآلود، با آخرین توان خویش، نعره می‌کشیدند...» یا صریح و خشن، از قول یکی از شخصیت‌های داستانش بگوید: «حرف همین بود که بهت گفتم. یا از فردا صبح می‌ای کمکم یا دیگه جات توی این خونه نیست؟ فهمیدی؟!» داستان‌های این مجموعه، نثری مناسب و یک‌دسته طرح و گره‌افکنی خاص خودشان را دارد. گفت و گوها کاملاً با ذهن و زبان شخصیت‌ها همخوان است و از این جنبه، نمی‌توان ایراد آشکار و برجسته و یا به تعبیری غیرقابل اغماض و درخور توجهی در داستان‌های این مجموعه یافت، اما شاید نویسنده، خود یکی از انبوه مخاطبانی باشد که می‌داند در اثر خلاقه ادبی در ژانر داستان، همه چیز فقط این‌ها نیست.

مشکل اصلی نویسنده در این مجموعه، همان‌طور که خود پی برده و تلویحاً به آن اشاره‌ای نیز کرده است، مشکل زمان است و این مشکل را با نوشتن چند خط، به عنوان «آشاره» و توجیه زمانی داستان‌ها، نمی‌توان حل کرد. عزیزی، در داستان‌های این مجموعه، همانند آثار پیشین خود در حیطه ادبیات نوجوان، هم‌چون داستان بلند «همراه آفتاب» و داستان‌های کوتاه‌تر «می‌روم زنگوله بخرم»، «فردا همیشه هست»، «گوشفیل» و «پاییز که بیاید»، به قشر خاصی از اجتماع و در زمانی خاص می‌پردازد. شخصیت‌های داستان‌های عزیزی، معمولاً روستایی و از طبقه محروم جامعه هستند. این موضوع، به خودی خود ایرادی ندارد، اما مشکل واقعی از این‌جا شروع می‌شود که نویسنده، نوجوان امروز را نیز با همان معیارهای نویسندگان و نوجوانان دهه پنجاه می‌بیند به عبارت صریح‌تر، عزیزی، در داستان‌هایش و به طور خاص‌تر در مجموعه «بعد از غبار»، نویسنده‌ای برای نوجوان امروز نیست، بلکه هنوز در دوران نوجوانی خویش مانده است. او تحولات داستان‌نویسی این سال‌ها و از آن مهم‌تر، تحولات فضا و موقعیت این دوران و از آن هم مهم‌تر، تغییرات و دگرگونی‌های اجتماعی و ذهنی نوجوان امروز را ندیده گرفته است.

هر چند اشاره شد که عزیزی، خوب داستان می‌نویسد و عناصر آن را نیز به خوبی می‌شناسد، اما داستان‌های این مجموعه در همان حیطه تعریف کلاسیک و جا افتاده داستان باقی می‌ماند و از خلاقیت و نوآوری، در داستان‌هایش خبری نیست. برای نویسنده‌ای که برای کودک و نوجوان می‌نویسد، اساسی‌ترین اصل، همگام بودن با مخاطبی است که لحظه به لحظه تغییر می‌کند. نوجوان را نمی‌توان مثل آدم‌بزرگ‌ها، در رویاها و نوستالژی دهه چهل و پنجاه نگه داشت. نوجوان امروز که مثلاً در داستان‌های «فریدون عموزاده خلیلی»، خود را در موقعیت‌های متفاوت به مخاطب نشان می‌دهد، با نوجوان داستان‌های «صمد بهرنگی»، «منصور باقوتی» و دیگر نویسندگان آن سال‌ها متفاوت است. شرایط زمانی نوجوان امروز، فضاهای متفاوتی را در برابر او قرار می‌دهد. دیگر با آن موضوعات و حتی با آن تکنیک‌ها نمی‌توان با نسل نوجوان امروز برخورد کرد و آن‌ها را مورد خطاب قرار داد. و این اصل را متأسفانه عزیزی، با همه توجهی که به نسل نوجوان از خود نشان می‌دهد، به سادگی ندیده گرفته است.

داستان‌های این مجموعه، ژرف ساخت ضعیفی دارد و در حد اشاره‌ای در سطح مانده است. «بعد از غبار» با این که نثری شاعرانه دارد، آشکارا پند می‌دهد و نمی‌تواند

○ هادی خورشاهیان



- عنوان کتاب: بعد از غبار
- نویسنده: محمد عزیزی
- ناشر: روزگار
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۰
- شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۱۲۰ صفحه
- بها: ۶۰۰ تومان

عزیزی، پس از سال‌ها سرودن و نوشتن،
دیگر امروز مشکل
و دغدغه عناصر داستان و نثر ندارد.
ساده و به راحتی می‌نویسد.
می‌تواند هر وقت که لازم دید، شاعرانه بنویسد.
بنویسد: بیابان زیر سُم اسب‌ها می‌لرزید

نوجوان امروز
که مثلاً در داستان‌های «فریدون عموزاده خلیلی»،
خود را در موقعیت‌های متفاوت به مخاطب نشان می‌دهد،
با نوجوان داستان‌های «صمد بهرنگی»،
«منصور یاقوتی» و دیگر نویسندگان
آن سال‌ها متفاوت است

تأثیرگذار باشد. داستان «در میان توفان» نیز هرچند در میدان جنگ واقعی می‌گذرد،
در ساحت اثر ادبی، چندان واقعی به نظر نمی‌رسد و در حد گزارش و شعار باقی
می‌ماند. در حیطه جنگ، به راحتی می‌توان از زاویه دیدی دیگر نگریست و خالق
مثلاً «لالایی لیلی» شد که بی هیچ تعلق به عناصر ظاهری و سطحی جنگ از
نمونه‌های برجسته داستان جنگ است. «زیارت» نیز در حد اشاره‌ای به انقلاب باقی
مانده، اما از سوی دیگر، با توصیف‌ها و صحنه‌پردازی‌ها و هم‌چنین دیالوگ‌های
واقعی، توانسته است تا حدودی نسبت به دیگر داستان‌های این مجموعه موفق
باشد. در داستان‌های «آقای گل» و «سفر در مه» نیز با کمی بالا و پایین، قضیه از
همین قرار است و توقع مخاطب را برآورده نمی‌کند. تمام این‌ها باعث می‌شود تا
داستان‌های این مجموعه، جایی ماندگار در ذهن مخاطب نوجوان باز نکنند.

در ادبیات امروز که ادبیات کودک و نوجوان نیز بخشی از آن است و با قید
کودک و نوجوان، نمی‌توان آن را از اصل ادبیات جدا کرد، به تعبیر «میخائیل
باختین»، هر شکل بیان ادبی نیز گونه‌ای سخن ادبی به منظور گفت و گو است و
بدیهی است که گفت و گو، دست‌کم دو سخن‌گو دارد و تنها در صورتی شکل
می‌پذیرد که هر دو طرف گفت و گو، سخن بگویند. در متن ادبی، نویسنده نمی‌تواند
با استفاده از قدرت خود در مقام مؤلف تنها سخنران باشد. در داستان‌های این
مجموعه، نویسنده به منطقی مکالمه بی‌توجه است. نویسنده به تنهایی حرف
می‌زند، به تنهایی روایت می‌کند، به تنهایی طرح داستان را پیش می‌برد و حتی به
تنهایی شخصیت‌پردازی می‌کند و نقش مخاطب را به طور کلی ندیده می‌گیرد. در
حالی که در واقع، بخشی از داستان را مخاطب می‌سازد و با اشتراک واقعی مخاطب،
داستان به سرانجام می‌رسد. نویسنده برای گفت و گو، به ابزار مناسب نیاز دارد.
شناخت جهان پیرامون، شناخت مخاطب، همگامی با دستاوردهای جدید ادبی،
همگامی با آنچه در جهان اطراف می‌گذرد و از همه مهم‌تر، حق مشارکت مخاطب،
از مهم‌ترین ابزارهای نویسنده است که عزیزی، در داستان‌های دیگری که از این
پس می‌نویسد، می‌تواند آن‌ها را نادیده نگیرد.

دغدغه‌ها

«این حرف‌ها که به درد نمی‌خوره» که مصاحبه‌ی نویسنده با دختری نوجوان
است، همراه با «سلام آقا» که به تعبیر عزیزی، گفت و گویی است با پسری نوجوان،



دو بخش تشکیل‌دهنده قسمت دوم این مجموعه است که البته، به نظر می‌رسد
جایش در «مجموعه داستان برای نوجوانان» نباشد، اما شاید با توجیه نمایش
دغدغه‌های یک نویسنده، بتوان حضور آن‌ها را در این مجموعه پذیرفت. این دو
بخش نیز می‌توانست به راحتی جامه داستان بپوشد، اما نویسنده ترجیح داده است
آن‌ها را بی‌دختر و تصرف، به همان صورتی که اتفاق افتاده‌اند، در برابر چشم مخاطب
به تصویر بکشد.

نویسنده، با ارایه این قسمت، به نوعی، به مخاطب نشان می‌دهد که دیگر
شخصیت‌های داستان‌های این مجموعه نیز با توجه به حال و هوای خاص این
داستان‌ها، واقعی‌اند و اگر برش بی‌دختر و تصرفی از واقعیت نباشند، دست‌کم
برداشتی مستقیم از گوشه‌ای از واقعیت پیرامون نویسنده‌اند. دو نوجوان این روایت‌ها
که یکی دختر و دیگری پسر است، به نوعی شخصیت داستان‌های این مجموعه و
از دیدی متفاوت، مخاطب داستان‌های این مجموعه محسوب می‌شوند که جایگاه
خود را نه در داستان‌ها و نه بیرون از این داستان‌ها پیدا نکرده‌اند، اما هستند و نویسنده
توانسته است آن‌ها را ببیند. در این بخش‌ها نیز بار اصلی روایت را گفت و گو
به دوش می‌کشد. در «این حرف‌ها که به درد نمی‌خوره»، نویسنده از دختر
نوجوان می‌پرسد: «تا حالا هیچ‌وقت کتاب نخوانده‌ای؟» و دختر نوجوان،
پس از اشاره به مطالعه برای سرگرمی، می‌گوید: «من از بس توی خونه
ظرف می‌شورم و کهنه می‌شورم، خسته می‌شم و دلم می‌خواد یک جوری
سرگرم بشم!» همین گفت و گوی کوتاه، نشان می‌دهد که همه بچه‌ها
مخاطب داستان‌های «هری پاتر» خانم «رولینگ» یا جزو علاقه‌مندان پر و
پاقرص داستان‌های «ایزاک آسیموف» و «ژول ورن» نیستند و هنوز فراوانند
کودکان و نوجوانانی که مخاطب «سیندرلا» و «بینوایان» و حتی قهرمانان
آن داستان‌ها هستند. نویسنده در این بخش‌ها نیز نگاه تلخی دارد، اما این
نگاه، به واقع نگاه او نیست و بخشی از دنیای واقعی پیرامون است که
نویسنده را وادار به تأمل کرده است. نویسنده‌ای که فکر می‌کند اگر مرگ
پدر را به مخاطب نوجوان تسلیت بگوید، مخاطبش به او خواهد خندید!